

یادگیری، تربیت و آموزش مدارس در هزاره سوم، دوره سوم، شماره دوم، سال ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۸ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۱ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ ارسال: ۱۰ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ تیر ۱۴۰۵

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.

انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

واکاوی و تطبیق استلزامات تربیتی یادگیری اعتقادی از منظر فلوطین و ملاصدرا

شیوه استناددهی: رنجبر منجیلی، زهره، و بابائی، بیژن. (۱۴۰۵). واکاوی و تطبیق استلزامات تربیتی یادگیری اعتقادی از منظر فلوطین و ملاصدرا ، *تربیت و آموزش مدارس در هزاره سوم*، ۳(۲)، ۲۰-۱.

مشخصات نویسندگان:

۱. زهره رنجبر منجیلی: گروه علوم تربیتی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران

۲. بیژن بابائی*: عضو هیئت علمی، گروه علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: b.babaei@cfu.ac.ir

چکیده

هدف از پژوهش حاضر واکاوی و تطبیق استلزامات تربیتی یادگیری اعتقادی از منظر فلوطین و ملاصدرا می باشد. روش تحقیق توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه ای می باشد. بررسی ها نشان داد با وجود فاصله تاریخی و زمینه‌های فرهنگی متفاوت، بررسی استلزامات تربیتی فلوطین و ملاصدرا نشان‌دهنده اشتراکات عمیق و قابل توجهی در نگرش آنان به فرآیند یادگیری اعتقادی است. این اشتراکات از جهان‌بینی مشترک آنان در مورد حقیقت انسان و غایت حیات او سرچشمه می‌گیرد. هرچند فلوطین و ملاصدرا در اهداف کلی تربیتی اشتراکات قابل توجهی دارند، اما تفاوت‌های بنیادین در مبانی فلسفی آنان موجب شده است که در استلزامات تربیتی نیز وجوه افتراق مهمی پدید آید. این تفاوت‌ها تنها تفاوت در بیان نیست، بلکه ناشی از تمایزات عمیق در نگرش به هستی، انسان و راه سعادت است.وجوه افتراق بنیادین نشان داد مبنای فلوطین نظریه فیض و سلسله‌مراتب ثابت موجودات است، در حالی که مبنای ملاصدرا اصالت وجودِ سیال و حرکت جوهری است. این تفاوت، برداشت از پویایی یا ثبات فرآیند تربیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد.در نظام فلوطین، شریعت و عبادات جایگاه محوری و تعریف‌شده‌ای ندارند و تمرکز بر ریاضت عقلی و درونی است. در مقابل، در نظام ملاصدرا، عبادات شرعی به عنوان ابزارهای ضروری و طراحی‌شده برای تحقق عینی تحول وجودی و حرکت جوهری نفس، جایگاهی اساسی دارند.فلوطین نگاهی سلبی دارد و جهان مادی را سایه‌ای می‌داند که باید از آن عبور کرد. اما ملاصدرا نگاهی ایجابی دارد و جهان را مظهر حق و محل سیر و حرکت نفس به سوی کمال می‌بیند..غایت نهایی فلوطین وحدت وجودی عرفانی و فنای در واحد است که در آن تمایز نفس فردی محو می‌شود. در مقابل، غایت ملاصدرا قرب به خدا همراه با بقای شخصیت نفس و اتصاف تدریجی به صفات حق است.در حالی که فلوطین نهایتاً شهود را بر عقل مقدم می‌دارد، ملاصدرا بر تعامل و هم‌بستگی نظام‌مند عقل، نقل و شهود تأکید می‌ورزد.

واژگان کلیدی: استلزامات تربیتی، یادگیری اعتقادی، نظرات فلوطین، فلسفه ملاصدرا

Learning, Training, and Education in Schools in the Third Millennium, Vol. 3, No. 2, Year 2026

Submit Date: 01 March 2026
Revise Date: 01 June 2026
Accept Date: 08 June 2026
Publish Date: 22 June 2026



© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the CC BY-NC 4.0 License.

An Analysis and Comparison of the Educational Implications of Belief-Oriented Learning from the Perspectives of Plotinus and Mulla Sadra

How to cite: Ranjbar Manjili, Z. & Babaei, B. (2026). An Analysis and Comparison of the Educational Implications of Belief-Oriented Learning from the Perspectives of Plotinus and Mulla Sadra. *Learning, Training, and Education in Schools in the Third Millennium, 3*(2), 1-20.

Authors' Information:

1. Zohre Ranjbar Manjili: Department of Educational Sciences, ToH.C., Islamic Azad University, Torbat Heydarieh, Iran
2. Bijan Babaei*: Faculty Member, Department of Educational Sciences, Farhangian University, Tehran, Iran

Corresponding author's email: b.babaei@cfu.ac.ir

Abstract

The present study aims to analyze and compare the educational implications of belief-oriented learning from the perspectives of Plotinus and Mulla Sadra. The research method is descriptive-analytical and is based on the study of library and documentary sources. The findings indicate that, despite their historical distance and differing cultural contexts, an examination of the educational implications derived from the thought of Plotinus and Mulla Sadra reveals profound and significant commonalities in their understanding of the process of belief-oriented learning. These similarities originate from their shared worldview concerning the true nature of the human being and the ultimate purpose of human life. Although Plotinus and Mulla Sadra share considerable similarities regarding the general aims of education, fundamental differences in their philosophical foundations have also produced important divergences in their educational implications. These differences are not merely differences in expression; rather, they arise from profound distinctions in their conceptions of existence, the human being, and the path toward ultimate felicity. The fundamental points of divergence demonstrate that Plotinus' philosophical framework is grounded in the theory of emanation and a fixed hierarchy of beings, whereas Mulla Sadra's framework is based on the primacy of existence, understood as dynamic and fluid, together with the doctrine of substantial motion. This distinction directly affects their respective conceptions of the dynamism or stability of the educational process. Within Plotinus' philosophical system, religious law and acts of worship do not occupy a central and systematically defined position, and the principal emphasis is placed on intellectual and inward ascetic discipline. By contrast, in Mulla Sadra's system, prescribed religious acts of worship occupy an essential position as necessary and purposefully constituted means for the concrete realization of existential transformation and the substantial motion of the soul. Plotinus adopts a predominantly negative or transcendent view of the material world, regarding it as a shadow-like realm that must ultimately be surpassed. Mulla Sadra, however, adopts a more affirmative perspective, considering the world to be a manifestation of the Truth and the arena within which the soul undergoes its journey and movement toward perfection. The ultimate end in Plotinus' philosophy is mystical ontological union and annihilation in the One, in which the distinction of the individual soul is effaced. In contrast, the ultimate end in Mulla Sadra's philosophy is proximity to God, accompanied by the preservation of the identity of the soul and its gradual acquisition of divine attributes. Furthermore, whereas Plotinus ultimately accords primacy to intuitive contemplation over reason, Mulla Sadra emphasizes the systematic interaction and interrelationship among reason, transmitted revelation, and mystical intuition.

Keywords: *Educational Implications, Belief-Oriented Learning, Plotinus' Views, Mulla Sadra's Philosophy*

مقدمه

برخی پژوهشگران، یادگیری اعتقادی را فرآیند هدایت‌شده و تدریجی می‌دانند که به رشد و تعالی «ایمان» در فرد منجر می‌شود؛ ایمانی که بر پایه معرفت مستدل و برهانی استوار بوده و به تخلق به اخلاق الهی و عمل صالح می‌انجامد (Khorshidi, 2018). در این تعریف، سه عنصر کلیدی «معرفت»، «تأثیر قلبی» و «عمل» به‌وضوح حاضرند. تعریف عملیاتی‌تر، یادگیری اعتقادی را به‌منزله «کسب، سازمان‌دهی و کاربست مجموعه‌ای از مفاهیم، اصول و روایت‌های بنیادین یک دین، همراه با ایجاد التزام درونی و تمایل به عمل بر اساس آن‌ها در گستره زندگی فردی و اجتماعی» می‌داند (Hamidi, 2024). این تعریف، هم بر جنبه‌های شناختی (کسب و سازمان‌دهی) و هم عاطفی-ارادی (التزام درونی و تمایل) و هم رفتاری (کاربست و عمل) تأکید دارد. اهمیت تعلیم و تربیت در فرآیند شکل‌گیری شخصیت فرد و تدوین رفتارهای اجتماعی غیرقابل‌انکار است. از آنجا که انسان‌ها موجوداتی اجتماعی هستند و فرآیند یادگیری و تربیت در همه جوانب زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارد، نظریه‌های تربیتی فلاسفه به‌عنوان راهنماهایی برای شکل‌گیری نظام‌های آموزشی و پرورشی نقش حیاتی ایفا می‌کنند.

انتخاب فلوطین و ملاصدرا به‌منظور بررسی و مقایسه دیدگاه‌های فلسفی و تربیتی دو فیلسوف بزرگ در حوزه یادگیری اعتقادی است. اهداف تربیت اعتقادی از منظر فلوطین، عمیقاً متافیزیکی، وجودی و سلوکی هستند. این اهداف در یک سلسله‌مراتب قرار دارند: هدف غایی، «اتحاد با واحد» است که به‌عنوان مقصد نهایی، جهت کلی تربیت را تعیین می‌کند. اهداف واسطه، شامل «تخلیه» (پالایش از مادیات)، «تحلیه» (آراستن به فضایل) و «تجلیه» (شهود حقایق) می‌شوند که مسیر عملی رسیدن به آن هدف غایی را ترسیم می‌کنند. در چنین نظامی، متربی، یک «مسافر معنوی» است که باید با کمک مرشد خویش، از زندان نفس پایین و تعلقات مادی رها شده، با کسب فضایل وجود خویش را تعالی بخشد، و در نهایت، آماده دریافت انکشاف حقیقت و وصال با معشوق ازلی گردد. این نگاه، چالشی بزرگ در برابر نظام‌های تربیتی صرفاً عقل‌گرا و مادی‌گرا است و بر ضرورت بازگشت به بعد معنوی و عرفانی در تربیت انسان تأکید می‌ورزد. روش‌های تربیتی فلوطین—دیالکتیک، ریاضت، توجه به زیبایی‌ها و مراقبه—یک نظام یکپارچه و پویا را تشکیل می‌دهند. روش دیالکتیک، عقل را می‌پرورد و آن را از قید اوهام رها می‌سازد. روش ریاضت، اراده را تقویت و تمایلات را تصفیه می‌کند. روش توجه به زیبایی‌ها، عاطفه و شوق درونی را برمی‌انگیزد و آن را به‌سوی کانون حقیقی جمال سوق می‌دهد. و روش مراقبه، فضای لازم برای (تلفیق) همه این کوشش‌ها در سکوت و حضور باطن را فراهم می‌آورد. این روش‌ها، در یک همکاری سینرژیک، نفس متربی را از تمامی ابعادش—عقلی، ارادی و عاطفی—مخاطب قرار داده و او را در مسیر سلوک از «خودِ پراکنده» به «خودِ واحد» و در نهایت، به «واحد» رهنمون می‌شوند. این نگاه، الگویی کاملاً انسانی و وجودنگر را ارائه می‌دهد که در آن تربیت، هنر رهانیدن استعدادهای نهفته در ژرفای جان آدمی است (Manouchehri Moghaddam & Rikhtegaran, 2020).

از سوی دیگر، در نظام تربیتی ملاصدرا، اصول تربیت اعتقادی بر مبانی عمیق فلسفی و عرفانی استوار است که از هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و انسان‌شناسی حکمت متعالیه سرچشمه می‌گیرد. این اصول نه‌تنها چارچوب نظری، بلکه راهنمای عمل در فرآیند تربیت به شمار می‌روند و مسیر صحیح رسیدن به اهداف تربیتی را نشان می‌دهند. درک این اصول برای طراحی یک نظام تربیتی هماهنگ با فطرت انسان و جهت‌دار

به‌سوی کمال نهایی، ضروری است. در نظام تربیتی ملاصدرا، روش‌های تربیت اعتقادی به‌عنوان ابزارهای عملی برای تحقق اهداف و اصول تربیتی طراحی شده‌اند. این روش‌ها برگرفته از مبانی عمیق فلسفی و عرفانی حکمت متعالیه است و هر یک به‌گونه‌ای خاص در جهت تحول وجودی متربی و هدایت او به‌سوی کمال نهایی عمل می‌کنند. روش‌های تربیت اعتقادی از منظر ملاصدرا، نشان‌دهنده نگاه عمیق و همه‌جانبه او به پدیده تربیت است. این روش‌ها از سویی ریشه در مبانی نظری حکمت متعالیه دارند و از سوی دیگر، کاربردهای عملی و متنوعی در فرآیند تربیت ارائه می‌دهند. توجه به این روش‌ها و کاربرد صحیح آن‌ها می‌تواند تربیت اعتقادی را از حالت سطحی و شعاری خارج کرده و به فرآیندی عمیق، اثرگذار و تحول‌آفرین تبدیل کند. تربیتی که با این روش‌ها انجام شود، نه‌تنها معارف اعتقادی را به متربی انتقال می‌دهد، بلکه وجود او را متحول ساخته و او را در مسیر سلوک الی‌الله قرار می‌دهد. این همان غایتی است که ملاصدرا برای تربیت انسان در نظر داشته و تمامی تأثیرات تربیتی باید در جهت تحقق آن سامان یابد (Mousazadeh & Abbaszadeh, 2021).

مقایسه دیدگاه‌های تربیتی ملاصدرا و فلوطین نه‌تنها به درک عمیق‌تر از فلسفه تعلیم و تربیت در سازه‌های فکری این دو اندیشمند کمک می‌کند، بلکه می‌تواند اساس و بنیانی برای توسعه و اصلاح نظام‌های آموزشی معاصر فراهم آورد. هر دو فیلسوف، با تأکید بر بُعد معنوی و روحانی انسان، بر این باورند که تعلیم و تربیت باید فراتر از انتقال صرف دانش باشد و به رشد شخصیت، فضایل اخلاقی و درک وجودی فرد بپردازد. ملاصدرا با نظریه «تحول وجود» و تأکید بر عقل و تجربه، و فلوطین با مبانی نوافلاطونی و ارزش‌گذاری بر تفکر و شهود، هر یک رویکرد منحصربه‌فردی را به تعلیم و تربیت ارائه می‌دهند. این می‌تواند چراغی راهنما باشد برای پژوهشگران و معلمان که چگونه می‌توانند از نظریات فلسفی این دو اندیشمند در طراحی برنامه‌های آموزشی و پرورش نسلی آگاه و اخلاقی بهره‌برداری کنند. همچنین، با بررسی وجوه مشترک و تفاوت‌های این دو دیدگاه، ما می‌توانیم به درک جامع‌تری از تأثیرات فرهنگی و اجتماعی تعلیم و تربیت برسیم. در واقع، تحلیل تطبیقی این دو دیدگاه می‌تواند به بازنگری در اصول آموزشی و تربیتی، در جهت ایجاد نظام‌های آموزشی پاسخ‌گو و متناسب با نیازهای فردی و اجتماعی جامعه کمک کند. بدین‌ترتیب، پژوهش حاضر نه‌تنها به غنای علمی افزود و بستر مناسبی برای دیالوگ میان فلسفه‌های تربیتی مختلف فراهم می‌آورد، بلکه نگاهی نو و کاربردی به نیازهای تربیتی امروز نیز خواهد داشت. پژوهش حاضر به واکاوی و تطبیق استلزامات تربیتی از منظر فلوطین و ملاصدرا می‌پردازد و هدف آن بررسی جنبه‌های فلسفی و تربیتی این دو اندیشمند بزرگ ایرانی-یونانی است.

استخراج استلزامات تربیتی از دیدگاه فلوطین

۱- اهداف تربیت اعتقادی از منظر فلوطین

اهداف تربیت اعتقادی در منظومه فکری فلوطین، فراتر از اهداف متعارف شناختی-نگرشی رفته و به تحولی وجودی در متربی معطوف است. این اهداف را می‌توان در یک سلسله‌مراتب سه‌گانه، از هدف غایی نهایی تا اهداف واسطه‌ای عملیاتی، دسته‌بندی نمود.

در رأس تمامی اهداف تربیتی فلوطین، یک هدف غایی و نهایی قرار دارد که تمامی فرآیند تعلیم و تربیت، در جهت تحقق آن سامان می‌یابد: اتحاد با «واحد» (The One) یا «خیر» و بازگشت نفس به اصل ازلی خویش. این هدف، چکیده و عصاره تمامی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی

و شناخت‌شناسی فلوطین است. از آنجایی که حقیقت ناب انسان، همان نفس مجرد اوست که در اصل، از عقل کل و در نهایت از واحد فیض یافته است، و از آنجایی که سقوط در جهان مادی موجب غفلت او از این هویت حقیقی شده است، کمال نهایی و سعادت راستین او در گرو بازگشت به این مبدأ است. این «بازگشت»، به معنای یک سفر فیزیکی یا حتی یک موفقیت فکری نیست، بلکه یک وحدت وجودی و یک تجربه عرفانی است. در این مرحله، نفس فردی، تمامی تمایزات و دوگانگی‌ها—حتی تمایز بین عاقل و معقول—را پشت سر می‌نهد و در وجود بی‌کران واحد محو می‌شود. فلوطین این حالت را با واژگانی چون «لمس ناگهانی»، «مستی الهی» و «سکوت بزرگ» توصیف می‌کند؛ حالتی که در آن، شناخته‌شده، شناسنده و خودِ شناخت به‌کلی یکی می‌شوند. این هدف، یک آرمان انتزاعی و دور از دسترس نیست، بلکه فلوطین خود ادعا می‌کند که چندین بار در زندگی به این تجربه نایل شده است (Masoudi & Anbarsouz, 2017).

پیامد این هدف غایی برای تربیت اعتقادی، بنیادین است. هدف اصلی تربیت، تطبیق فرد با هنجارهای اجتماعی صرف نیست، بلکه کمک به او برای فرارَوی از خودِ فردی و پیوستن به حقیقتی فراتر از جامعه و تاریخ است. محتوای آموزشی نمی‌تواند به امور دنیوی و سودمندگرایانه محدود شود. باید متربی را با والاترین حقایق متافیزیکی—مانند خیر، زیبایی، وحدت و وجود—مواجه کند تا شوق بازگشت در او برانگیخته شود. معلم تنها انتقال‌دهنده معلومات نیست، بلکه کسی است که خود این مسیر را پیموده و می‌تواند همچون یک راهنمای معنوی، شاگرد را از پیچ‌وخم‌های درونی این سفر آگاه ساخته و او را به‌سوی تجربه وحدت رهنمون شود. رابطه معلم و شاگرد، یک رابطه «اقتداء» و «ارشاد» است، نه صرفاً «تدریس» (Mohseni & Reyhani, 2011).

فلوطین برای این آماده‌سازی، یک سیر سه‌مرحله‌ای کلاسیک را—که ریشه در سنت افلاطونی دارد—تبیین می‌کند: تخلیه، تحلیه و تجلیه. این سه مرحله، در حقیقت، اهداف واسطه‌ای و عملیاتی تربیت اعتقادی از منظر او هستند.

اولین و ضروری‌ترین گام در مسیر تربیت، پالایش نفس از آلودگی‌ها و تعلقاتی است که مانع از شناخت حقیقت می‌شوند. از دیدگاه فلوطین، نفس اسیر در قفس بدن، به امور مادی، لذات حسی، ثروت، شهرت و قدرت وابسته شده است. این وابستگی‌ها، همچون گرد و غباری هستند که بر آینه دل نشسته و مانع از انعکاس نور حقیقت می‌شوند (Gerson, 2018). بنابراین، هدف واسطه اول، «تخلیه» است؛ یعنی خالی کردن نفس از این امور پست و بی‌ثبات. بدون موفقیت در این مرحله، نفس آن‌قدر سنگین و کدر خواهد بود که قادر به پرواز به‌سوی عالم معقولات نخواهد بود.

پس از آنکه نفس تا حدی از قید امور پست رها شد، باید با امور والا و نیکو آراسته گردد. این مرحله، تحلیه یا آراستگی است. اگر تخلیه، بیماری‌زدایی از نفس است، تحلیه، تقویت و تغذیه آن با داروهای معنوی است. فضایل اخلاقی—مانند عدالت، شجاعت، حکمت و عفت—در نظر فلوطین، تنها عادات اجتماعی مطلوب نیستند، بلکه حالات وجودی و کیفیت‌های نفسانی هستند که نفس را به «نظم» و «هماهنگی» عالم معقول نزدیک می‌کنند.

مرحله نهایی در اهداف واسطه، تجلیه یا انکشاف است. پس از آنکه نفس پاک و آراسته شد، آماده است تا حقیقت، خود را بر او نمایان سازد. در این مرحله، نفس از فعالیت فکری معمولی فراتر رفته و به شناخت شهودی و مشاهده بی‌واسطه حقایق نایل می‌آید. اینجاست که نظریه

«یادآوری» به‌طور کامل محقق می‌شود؛ گویی پرده‌ها کنار رفته و نفس، حقایقی را که همواره در درونش حاضر بوده، اما غافل از آن‌ها بوده است، مستقیماً می‌بیند.

تجلیه، آخرین ایستگاه قبل از اتحاد نهایی با واحد است. در اینجا، نفس با معقولات متحد می‌شود، اما هنوز نوعی تمایز جزئی وجود دارد. این مرحله، اوج کمالی است که یک نظام تربیتی می‌تواند مستقیماً برای آن برنامه‌ریزی کند. اتحاد با واحد، یک موهبت الهی است که وقتی نفس کاملاً آماده شد، از سوی واحد اعطا می‌گردد.

۲- اصول تربیت اعتقادی از منظر فلوطین

نخستین و بنیادی‌ترین اصل در تربیت اعتقادی از منظر فلوطین، توجه به فطرت خداجوی نفس است. بر اساس هستی‌شناسی فلوطین، نفس انسان در اصل و ذات خود، موجودی مجرد و از سنخ «عقل» (Nous) است که از مبدأ واحد نشأت گرفته است. بنابراین، در ژرفای وجود هر انسانی، یک شوق و عشق ذاتی برای بازگشت به آن مبدأ و وحدت با آن نهفته است. این میل، یک امر اکتسابی یا تحمیلی از بیرون نیست، بلکه جزئی از سرشت و ماهیت نفس است. فلوطین این حقیقت را با تمثیل نور تبیین می‌کند: همان‌گونه که پرتو نور، همواره به‌سوی خورشید—که مبدأ آن است—گرایش دارد، نفس انسان نیز همواره و ناخودآگاه، در جست‌وجوی خیر و کمال مطلق، یعنی «واحد» است (Nasr, 1997). نقش مربی، «بیدار کردن» این میل فطری و هدایت آن است، نه القا و تحمیل یک سری باورهای بیرونی. مربی باید همچون یک قابله سقراطی عمل کند که با پرسش‌های مناسب، شاگرد را به کشف حقیقت در درون خودش وادار می‌سازد. تربیت موفق، تربیتی است که بتواند این شوق درونی را برانگیزد و آن را به مسیر صحیح هدایت کند. هرگونه روش تحمیلی و آمرانه، تنها می‌تواند موجب مقاومت و دل‌زدگی شود، زیرا با طبیعت درونی نفس در تضاد است. محتوای آموزشی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که با این فطرت خداجو هم‌خوانی داشته باشد. بیان زیبایی‌های عالم معقول، شرح حال عارفان و حکیمانی که به وصال نایل شده‌اند، و تأمل در نشانه‌های وحدت و کمال در جهان، می‌تواند جرقه این شوق درونی را زنده نگه دارد. در مقابل، ارائه مفاهیم خشک و بی‌روح کلامی که فاقد جذابیت عاطفی و معنوی باشند، ممکن است این شوق فطری را خاموش کند. این اصل به مربی کمک می‌کند تا مسئله شر و رنج را برای متربی تبیین کند. رنج‌ها می‌توانند به‌عنوان عامل بیداری و یادآوری برای نفس تلقی شوند که او را از غرق شدن در لذات زودگذر مادی بازداشته و به‌سوی جست‌وجوی خیر حقیقی سوق می‌دهند (Anbarsouz & Masoudi, 2019).

دومین اصل اساسی، که در واقع شرط ضروری تحقق اصل اول است، تهذیب اخلاق به‌عنوان مقدمه شناخت می‌باشد. این اصل، پیوندی ناگسستنی بین «هست» و «دانست» برقرار می‌سازد. از دیدگاه فلوطین، شناخت حقیقی—که همانا اتحاد با معقولات است—مستلزم «شباهت وجودی» بین عاقل و معقول است. نفسِ آلوده به رذایل اخلاقی و درگیر امیال پست، چگونه می‌تواند با حقیقت محض، زیبایی مطلق و عدالت ناب متحد شود؟ چنین نفسی از نظر وجودی، در تضاد با آن حقایق است و هیچ‌گونه سنخیتی با آن‌ها ندارد.

یک برنامه تربیتی فلوطینی، باید تقدم زمانی و ارزشی به تربیت اخلاقی بدهد. پیش از آنکه به کودک یا نوجوان مفاهیم پیچیده فلسفی و اعتقادی آموزش داده شود، باید پایه‌های اخلاقی او—مانند راستگویی، صداقت، نوع‌دوستی و کنترل خشم—تقویت گردد. نفس باید ابتدا

«شایسته» شنیدن شود. فضیلت‌های اخلاقی، یک‌شبه و از طریق شنیدن حاصل نمی‌شوند. این اصل بر «تمرین عملی» و «تکرار» تأکید می‌ورزد. مربی باید موقعیت‌هایی را فراهم آورد که متربی بتواند فضیلت‌ها را در عمل تجربه کند. برای مثال، می‌توان با محول کردن کارهای گروهی، روحیه همکاری و عدالت را در او تقویت نمود، یا با تشویق به انفاق، فضیلت بخشش را در او نهادینه کرد. مربی باید به‌طور مستمر، ارتباط بین پاکی باطن و وضوح شناخت را برای متربی تبیین کند. برای مثال، می‌تواند توضیح دهد که چگونه دروغ‌گویی، پرده‌ای بر دل می‌افکند و مانع از دیدن حقایق می‌شود، یا چگونه حسادت، انسان را از درک زیبایی‌های وجودی دیگران محروم می‌سازد. در این نظام، دانش‌آموز یا دانشجوی «بافضیلت»، لزوماً به معنای فرد «مطبوع» و «رام» نیست، بلکه به معنای انسانی است که وجودش برای دریافت حقیقت، آماده‌تر و شفاف‌تر است. بنابراین، ارزشیابی تربیتی نیز نباید تنها به محفوظات علمی محدود شود، بلکه باید رشد اخلاقی و تحول درونی متربی را نیز مورد سنجش قرار دهد (Khademi Kolaei & Bozorgi Ghalesari, 2015).

سومین اصل کلیدی، تأمل و درون‌نگری است که می‌توان آن را روش اصلی تحقق اهداف تربیتی فلوطین دانست. اگر دو اصل پیشین، به «آماده‌سازی» نفس می‌پرداختند، این اصل، مستقیماً با فرآیند «شناخت» مرتبط است.

یک برنامه تربیتی باید روش‌های تمرکز و آرام‌سازی ذهن را به متربی بیاموزد. این می‌تواند شامل تمرین‌های ساده تنفسی، نشستن در سکوت، یا نگاه کردن به یک شیء زیبا برای تمرکز حواس باشد. هدف، کاهش «نویز»های ذهنی و ایجاد آرامش برای تأمل عمیق‌تر است. درون‌نگری تنها به معنای خالی کردن ذهن نیست، بلکه به معنای فعال کردن قوه‌ای بالاتر از عقل جزئی است. مربی می‌تواند با استفاده از تمثیل‌ها، داستان‌های نمادین و اساطیر، قوه خیال متربی را—که پل ارتباطی با عالم معقول است—تقویت کند و او را به تصور حقایق مجرد تشویق نماید. به‌جای آنکه تنها پاسخ‌ها به متربی داده شود، باید او را به طرح پرسش‌های اساسی درباره خود و جهان عادت داد. پرسش‌هایی مانند: «من کیستم؟»، «هدف از زندگی چیست؟»، «حقیقت زیبایی کجاست؟». این پرسش‌ها، نفس را به درون‌نگری و جست‌وجو وامی‌دارند. در این نگاه، ارزش یک جلسه تأمل عمیق و درون‌نگری صادقانه، بسیار بالاتر از ساعت‌ها مطالعه سطحی و پراکنده است. مربی باید بر «عمق» فهم تأکید کند، نه «وسعت» معلومات.

اصل دیگری که به‌طور ضمنی در سه اصل فوق نهفته است، اصل وحدت‌بخشی به مراتب معرفت است. از دیدگاه فلوطین، شناخت حسی، شناخت عقلی و شناخت شهودی، در تقابل با یکدیگر نیستند، بلکه مراتبی از یک سیر واحد به‌سوی حقیقت هستند. شناخت حسی، اگر در مسیر صحیح هدایت شود، می‌تواند نقطه آغازینی برای حرکت به‌سوی شناخت عقلی باشد، و شناخت عقلی نیز می‌تواند مقدمه‌ای برای شناخت شهودی گردد. یک نظام تربیتی جامع، باید بتواند این مراتب را به هم پیوند زند (Rahmani, 2017).

۳- روش‌های تربیت اعتقادی از منظر فلوطین

روش‌های تربیتی در نظام فکری فلوطین، به‌مثابه ابزارها و مسیرهای عملیاتی‌ای هستند که اصول و اهداف پیشین را محقق می‌سازند. این روش‌ها، برخلاف بسیاری از روش‌های متعارف که بر انتقال اطلاعات متمرکزند، همگی در جهت ایجاد تحول وجودی در متربی و هموار کردن

مسیر سیر صعودی نفس به‌سوی اصل خویش طراحی شده‌اند. این روش‌ها ماهیتی کاملاً فعال، درون‌گرا و کل‌نگر دارند و مربی را در جایگاه یک راهنمای معنوی قرار می‌دهند.

در صدر این روش‌ها، روش دیالکتیک قرار دارد. دیالکتیک نزد فلوطین—با الهام از سقراط و افلاطون—فرآیندی است که نفس از طریق آن، از وضعیت متعارض و پراکنده دانسته‌های حسی و عقلی جزئی، به‌سوی ادراک وحدت‌بخش و کلی معقولات صعود می‌کند. این روش، صرفاً یک تکنیک گفت‌وگو نیست، بلکه یک سفر درونی و یک پالایش فکری است که نفس را برای دریافت حقایق آماده می‌سازد (Gerson, 2018). این روش با پرسش‌گری و به چالش کشیدن باورهای متعارف و مبتنی بر حس آغاز می‌شود. مربی، با طرح پرسش‌های هدفمند، متربی را وادار به شک در دانسته‌های سطحی خود می‌کند. این مرحله، معادل «تخلیه» در عرصه فکر است. سپس، در جریان گفت‌وگو، نفس متربی شروع به گردآوری و سامان‌دهی مفاهیم می‌کند و به‌تدریج از مفاهیم جزئی به‌سوی کلیات حرکت می‌کند.

مربی می‌تواند با طرح مسئله شر یا تناقض‌های ظاهری در باورهای دینی، تعادل شناختی متربی را برهم زده و او را به تفکر عمیق‌تر وادارد. برای مثال، پرسش «اگر خدا عادل است، چرا انسان‌های نیک رنج می‌برند؟» می‌تواند نقطه شروعی برای یک بحث دیالکتیکی درباره مفاهیم عدل، حکمت و جهان‌شناسی باشد. به‌جای ارائه مستقیم تعریف «توحید»، مربی می‌تواند با پرسش از مصادیق وحدت در جهان (وحدت در بدن انسان، وحدت در جامعه، وحدت در قوانین طبیعت)، ذهن متربی را به‌سوی درک مفهوم کلی «وحدت» و در نهایت، درک «واحد» به‌عنوان مبدأ کل، هدایت کند. این روش، متربی را از تقلید کورکورانه و اتکا به بیرونی رها ساخته و او را به «خود-اندیشی» و کشف حقیقت در درون خویش عادت می‌دهد. هدف نهایی، آن است که متربی بتواند بدون نیاز به مربی، به دیالکتیک درونی با خویشتن بپردازد.

اگر دیالکتیک، روشی برای پالایش فکر است، روش ریاضت و زهد عملی، روشی برای پالایش اراده و تمایلات نفس است. از آنجایی که بزرگ‌ترین مانع در مسیر بازگشت نفس، وابستگی‌ها و تعلقاتش به جهان مادی و لذات حسی است، این روش به‌منظور تضعیف این وابستگی‌ها و تقویت قوه اراده برای گسست از آن‌ها طراحی شده است. ریاضت فلوطینی، یک رهبانیت منفی‌نگر و مخرب نیست، بلکه یک انضباط وجودی هدفمند برای بازیابی آزادی و استقلال نفس است.

تشویق متربی به زندگی ساده، پرهیز از اسراف و مصرف‌گرایی، و درک این نکته که سعادت واقعی در گرو دارایی‌های مادی نیست. این کار را می‌توان با برنامه‌های عملی مانند پروژه‌های ساده‌زیستی یا مطالعه زندگی حکیمان و عارفان پارسا محقق ساخت. آموزش مدیریت غرایز—نه سرکوب کامل آن‌ها—از طریق تمرین‌هایی مانند روزه‌داری اختیاری، پرهیز از افراط در خوراک و خواب، و کنترل زبان. این تمرین‌ها، قدرت «خودمهارگری» را در متربی تقویت می‌کند. ایجاد فرصت‌هایی برای مواجهه متعادل و کنترل‌شده با دشواری‌ها، تا متربی توانایی مقاومت و حفظ آرامش درونی در شرایط سخت را بیاموزد. این کار، وابستگی او به آسایش مادی را کاهش می‌دهد. هدایت متربی به تأمل در ناپایداری و فناپذیری همه لذات و دارایی‌های دنیوی. مطالعه تاریخ، مشاهده تغییرات طبیعت و تفکر درباره مرگ، می‌تواند به‌عنوان ابزاری قدرتمند برای تقویت این نگرش به کار رود. این روش، به‌طور مستقیم فضایل اخلاقی مانند عفت، شجاعت و حکمت عملی را تقویت می‌کند و شرط لازم برای آن است که نفس، انرژی خود را از امور پایین پس گرفته و بر امور والا متمرکز سازد.

روش توجه به زیبایی‌ها، ظریف‌ترین و جذاب‌ترین روش تربیتی فلوطین است که بر اساس هستی‌شناسی او—که جهان محسوس را سایه و بازتابی از جهان معقول می‌داند—استوار شده است. یک برنامه تربیتی فلوطینی، باید از هنر—به‌ویژه هنرهای تجسمی، موسیقی و ادبیات—به‌عنوان یک رسانه قدرتمند بهره بجوید. انتخاب آثار هنری که حاوی عمق معنوی و نمادین هستند، می‌تواند جرقه شوق معنوی را در متربی زنده کند. مربی می‌تواند به زیبایی‌های نهفته در مناسک دینی—نظم نماز، شکوه معماری مساجد، یا لحن دلنشین تلاوت قرآن—اشاره کند و آن‌ها را به‌عنوان نمادهایی از نظم و زیبایی عالم ملکوت تفسیر نماید. این روش، به‌خوبی نشان می‌دهد که فلوطین، جهان مادی را به‌کلی طرد نمی‌کند، بلکه از آن به‌عنوان ابزاری پداگوژیک برای رسیدن به عالم معقول استفاده می‌برد. مربی می‌تواند فرآیند تربیت را با هدایت توجه متربی به زیبایی‌های ملموس آغاز کند.

استخراج استلزامات تربیتی از دیدگاه ملاصدرا

۱- اهداف تربیت اعتقادی از منظر ملاصدرا

در نظام فلسفی ملاصدرا، تربیت اعتقادی به‌مثابه یک سفر وجودی و تحول جوهری در نفس انسان تلقی می‌شود که بر مبانی اصالت وجود، حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول استوار است. از این منظر، هدف نهایی تربیت، چیزی جز قرب به خداوند و اتصاف به صفات حق نیست. این سیر تکاملی که از آن به «سفر از خلق به حق» تعبیر می‌شود، در واقع گذر از مراتب مختلف وجود و رسیدن به بالاترین درجه کمال انسانی است. برای درک این هدف غایی، باید به نظریه تشکیک وجود توجه کرد که بر اساس آن، وجود حقیقتی واحد ولی دارای مراتب شدت و ضعف است و خداوند به‌عنوان وجود محض و بی‌نهایت، در بالاترین مرتبه این سلسله‌مراتب قرار دارد. قرب به خداوند در این دیدگاه به معنای نزدیکی مکانی نیست، بلکه به معنای رسیدن به مراتب بالاتر وجود و کسب کمالات وجودی است. هرچه نفس انسان از نظر وجودی قوی‌تر و کامل‌تر شود، به وجود مطلق نزدیک‌تر می‌گردد و این تقرب وجودی از طریق اتصاف به صفات حق محقق می‌شود. سیر از خلق به حق که هدف غایی تربیت اعتقادی است، دارای مراحل و درجاتی است که باید به‌تدریج و بر اساس استعداد و آمادگی نفس پیموده شود. این سیر با شناخت حقایق جهان هستی آغاز می‌شود و با تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی ادامه می‌یابد و در نهایت به شناخت خداوند و قرب به او منتهی می‌گردد. در این مسیر، نفس انسان از قید و بندهای مادی رها شده و به تجرد می‌رسد و آماده دریافت فیوضات الهی می‌شود. نقش تربیت در این فرآیند، هدایت نفس در این مسیر و ایجاد زمینه برای تحقق این سیر تکاملی است. مربی در این دیدگاه، نه‌تنها انتقال‌دهنده معلومات، بلکه راهنمای سلوک و هدایت‌کننده متربی در مسیر تحول وجودی است (Mulla Sadra, 2003).

اهداف تربیت اعتقادی از منظر ملاصدرا، اهدافی عمیقاً وجودی و متافیزیکی هستند که تحقق آن‌ها مستلزم زمان، صبر و مداومت است. این اهداف را نمی‌توان در کوتاه‌مدت و با روش‌های سریع و سطحی محقق کرد، بلکه نیازمند برنامه‌ریزی درازمدت و به‌کارگیری روش‌های اساسی و بنیادی است. چنین نظام تربیتی می‌تواند انسان را در مسیر کمال حقیقی و قرب به خداوند یاری رساند و او را به جایگاه واقعی خود که

«خلافت الهی» است، نایل سازد. این همان غایتی است که ملاصدرا برای حیات انسانی در نظر گرفته و تمامی اهداف تربیتی باید در جهت تحقق آن سامان یابد.

۲- اصول تربیت اعتقادی از منظر ملاصدرا

اولین و اساسی‌ترین اصل در تربیت اعتقادی از دیدگاه ملاصدرا، اصل هماهنگی عقل و نقل است. این اصل بر پایه این باور استوار است که منبع شناخت حقیقی دوگانه نیست؛ هم عقل سلیم و هم نقل صحیح از یک منبع فیض الهی سرچشمه می‌گیرند و بنابراین نمی‌توانند با یکدیگر در تعارض باشند. عقل به‌عنوان «حجت باطن» و نقل به‌عنوان «حجت ظاهر» دو روی یک سکه هستند که مکمل یکدیگرند. در فرآیند تربیت، این اصل ایجاب می‌کند که متربی هم‌زمان با تعقل و استدلال منطقی، با معارف وحیانی نیز آشنا شود و توانایی هماهنگ‌سازی این دو منبع شناخت را در خود پرورش دهد. تربیتی که تنها بر عقل تکیه کند، ممکن است به ورطه شکاکیت و نسبی‌گرایی بیفتد و تربیتی که صرفاً بر نقل متکی باشد، ممکن است به تقلید کورکورانه و تعصب منجر شود. بنابراین، روش تربیتی صحیح، روشی است که در آن عقلانیت و وحیانی‌گرایی در هماهنگی کامل قرار گیرند و متربی بتواند حقایق عقلی را در آیینه وحی و حقایق وحیانی را در پرتو عقل ببیند. این هماهنگی در نهایت به درک عمیق‌تر و جامع‌تری از معارف اعتقادی می‌انجامد و از تحجر و انجماد فکری جلوگیری می‌کند (Mulla Sadra, 2001).

اصل دوم که از انسان‌شناسی ملاصدرا و نظریه اتحاد عاقل و معقول نشأت می‌گیرد، اصل توأم بودن علم و عمل است. از دیدگاه ملاصدرا، علم حقیقی تنها زمانی تحقق می‌یابد که به عمل بینجامد و عمل صحیح نیز تنها از علم ناشی می‌شود. این دو چنان به هم پیوسته‌اند که جدایی آن‌ها موجب نقصان در هر دو می‌شود. در فرآیند تربیت اعتقادی، این اصل دارای الزامات مهمی است. اولاً نشان می‌دهد که آموزش صرفاً نظری مفاهیم دینی کافی نیست، بلکه باید زمینه‌ای فراهم آورد که متربی بتواند این مفاهیم را در عمل محک بزند و به تجربه درآورد. ثانیاً، عمل است که علم را در نفس نفوذ می‌دهد و آن را از صورت ذهنی به ملکه وجودی تبدیل می‌کند. برای نمونه، آموزش مفهوم «عدل» تنها زمانی به شناخت حقیقی می‌انجامد که متربی در موقعیت‌های عملی، رفتار عادلانه را تمرین کند و آثار و برکات آن را در زندگی خود مشاهده نماید. از این رو، برنامه تربیتی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که همواره پیوندی ناگسستنی بین آموخته‌های نظری و کاربردهای عملی آن برقرار باشد. این امر هم از طریق تمرین‌های فردی و هم از طریق مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی میسر می‌شود.

اصل سوم که ریشه در شناخت‌شناسی ملاصدرا دارد، اصل سیر از حس به عقل است. بر اساس این اصل، شناخت انسان با ادراک حسی آغاز می‌شود و به‌تدریج به سطوح بالاتر یعنی خیال و عقل ارتقا می‌یابد. این سیر تکاملی در شناخت، باید در فرآیند تربیت مورد توجه قرار گیرد. تربیت مؤثر، تربیتی است که از تجربیات حسی و ملموس شروع شود و به‌تدریج به مفاهیم انتزاعی و معقولات برسد. این اصل به‌ویژه در تربیت اعتقادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا مفاهیم اعتقادی غالباً انتزاعی و مجرد هستند. برای درک این مفاهیم، باید از مثال‌ها و نمونه‌های ملموس و محسوس آغاز کرد. برای نمونه، برای آموزش مفهوم «قدرت الهی» می‌توان از مشاهده نظم و قدرت موجود در طبیعت شروع کرد و به‌تدریج به درک قدرت مطلق خداوند رسید. یا برای درک «رحمت الهی» می‌توان از محبت والدین به فرزندان به‌عنوان نمادی از رحمت بی‌پایان

الهی استفاده کرد. این روش نه‌تنها درک مفاهیم را آسان‌تر می‌سازد، بلکه آن‌ها را برای متربی ملموس و عینی می‌نماید. بنابراین، در طراحی برنامه‌های تربیتی باید به این اصل توجه ویژه‌ای داشت و همواره مسیر طبیعی شناخت انسان را محترم شمرد (Mulla Sadra, 2001).

اصل چهارم که مستقیماً از نظریه حرکت جوهری ملاصدرا استنتاج می‌شود، اصل تدریجی بودن فرآیند تربیت است. بر اساس این نظریه، تحول و تکامل نفس، امری تدریجی و مستمر است و به‌صورت دفعی و ناگهانی رخ نمی‌دهد. این اصل در تربیت اعتقادی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، زیرا نشان می‌دهد که نمی‌توان از متربی انتظار داشت یک‌شبه به مراحل بالای شناخت و تعالی دست یابد. تربیت، فرآیندی است که باید با صبر و حوصله و گام‌به‌گام پیش رود. هر مرحله از تربیت، مقدمه ضروری برای مرحله بعدی است و نباید هیچ مرحله‌ای را نادیده گرفت یا سریع از آن گذشت.

هرچند اصل توجه به تفاوت‌های فردی و استعدادهای متنوع به‌صراحت در فهرست اولیه ذکر نشده، اما از لابه‌لای آثار ملاصدرا می‌توان آن را استنباط کرد. بر اساس نظریه تشکیک وجود، همان‌گونه که مراتب وجود دارای شدت و ضعف هستند، استعدادها و قابلیت‌های انسان‌ها نیز متنوع و متفاوت است. این اصل در تربیت اعتقادی ایجاب می‌کند که برنامه‌های تربیتی باید منعطف بوده و با توجه به ویژگی‌های فردی هر متربی طراحی شوند. روشی که برای یک فرد مناسب است، ممکن است برای فرد دیگر کارآمد نباشد.

اصل نهایی که از مجموعه نظام فلسفی ملاصدرا قابل استنتاج است، اصل جامعیت و همه‌جانبه‌نگری در تربیت است. از آنجایی که انسان موجودی چندبعدی است و نفس او قابلیت‌های متنوعی دارد، تربیت صحیح باید همه ابعاد وجودی او را در بر گیرد. تربیتی که تنها به بعد عقلانی توجه کند و ابعاد عاطفی، ارادی و عملی را نادیده بگیرد، تربیتی ناقص و ناکارآمد خواهد بود. تربیتی که تنها معطوف به آخرت باشد و نیازهای دنیوی را مورد غفلت قرار دهد، نمی‌تواند پاسخ‌گوی تمامی نیازهای انسان باشد. از این رو، برنامه تربیتی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که همه استعدادهای نفس را به‌صورت متوازن پرورش دهد.

۳- روش‌های تربیت اعتقادی از منظر ملاصدرا

روش تفکر و تدبر در آیات آفاقی و انفسی ریشه در آیات قرآنی دارد، بر اساس دو منبع بزرگ شناخت یعنی «آیات آفاقی» (نشانه‌های خدا در جهان خارج) و «آیات انفسی» (نشانه‌های خدا در درون انسان) استوار است. از دیدگاه ملاصدرا، جهان هستی کتاب بزرگ خداوند است که هر جزء آن آیه‌ای از آیات قدرت، حکمت و رحمت الهی محسوب می‌شود. نفس انسان نیز به‌عنوان عالم اصغر، آیینه‌ای از صفات و اسماء الهی است. روش تفکر و تدبر در این آیات، به معنای مشاهده فعالانه، تأمل عمیق و استنتاج معارف بلند از این نشانه‌هاست. در فرآیند تربیت، این روش به متربی می‌آموزد که چگونه با نگاهی عمیق‌تر به جهان اطراف و درون خود بنگرد و از این طریق به شناخت خداوند و صفات او نایل شود. برای نمونه، مشاهده نظم شگفت‌انگیز کیهان، می‌تواند به درک حکمت الهی بینجامد؛ یا تأمل در چگونگی رشد و تکامل یک دانه به درخت، می‌تواند شناختی از قدرت بی‌پایان خداوند به دست دهد. در بعد انفسی نیز، تأمل در ساختار پیچیده بدن انسان، استعدادهای شگفت‌انگیز نفس و توانایی‌های بی‌نظیر عقل، همگی می‌توانند راهی به‌سوی شناخت خالق باشند. کاربرد این روش در تربیت اعتقادی، مستلزم ایجاد فرصت‌هایی برای مشاهده و تجربه مستقیم، هدایت تأملات و ایجاد پیوند بین مشاهدات و معارف اعتقادی است (Norouzi & Babazadeh, 2010).

روش مجاهده نفس و عمل به تکالیف شرعی از اصول عملی سیر و سلوک عرفانی سرچشمه می‌گیرد، بر ضرورت مبارزه با هواهای نفسانی و انجام منظم تکالیف شرعی تأکید دارد. از دیدگاه ملاصدرا، نفس انسان در آغاز کار، تمایل شدیدی به امور مادی و شهوانی دارد و این تمایل، مانع بزرگی در راه شناخت حقایق است. از این رو، برای رسیدن به مراتب بالای شناخت، باید به «مجاهده نفس» پرداخت و با تمرین و ممارست، خواهش‌های نفسانی را تحت کنترل درآورد. این مجاهده از طریق «عمل به تکالیف شرعی» محقق می‌شود. نماز، روزه، حج، زکات و دیگر واجبات شرعی، در واقع تمرین‌های عملی برای تربیت نفس و آماده‌سازی آن برای دریافت معارف الهی هستند.

روش استفاده از تمثیل و استعاره برای درک مفاهیم مجرد از ویژگی‌های بارز روش تربیتی ملاصدرا محسوب می‌شود، بر این اصل استوار است که مفاهیم مجرد و معقول را می‌توان با تمثیل‌ها و استعاره‌های ملموس به ذهن نزدیک کرد. از دیدگاه ملاصدرا، بسیاری از حقایق متافیزیکی و معارف عالیهٔ اعتقادی، به دلیل تجرد و انتزاعی بودن، به‌آسانی برای همگان قابل درک نیستند. از این رو، باید آن‌ها را در قالب مثال‌ها و تشبیه‌های محسوس ارائه داد. این روش هم در قرآن کریم به کار رفته است («و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون») و هم در روایات معصومین علیهم‌السلام. برای نمونه، برای درک مفهوم «قرب به خداوند» که یک مفهوم کاملاً مجرد است، می‌توان از تمثیل نور استفاده کرد.

روش مباحثه و استدلال عقلی ریشه در سنت فلسفی اسلامی دارد، بر استفاده از نیروی عقل و استدلال منطقی برای درک و اثبات معارف اعتقادی تأکید می‌ورزد. از دیدگاه ملاصدرا، عقل به‌عنوان «حجت باطن» یکی از منابع معتبر شناخت است و باید در کنار نقل برای درک حقایق دینی به کار رود. روش مباحثه و استدلال عقلی، به متربی می‌آموزد که چگونه معارف اعتقادی را با برهان‌های منطقی فهم کند و از آن‌ها دفاع نماید. این روش چندین فایده مهم دارد: اولاً، باورهای اعتقادی را از سطح تقلید به سطح تحقیق ارتقا می‌دهد؛ ثانیاً، توانایی دفاع از باورها در برابر شبهات را تقویت می‌کند؛ ثالثاً، قدرت تفکر انتقادی و تحلیل منطقی را پرورش می‌دهد. در فرآیند تربیت، این روش می‌تواند به‌صورت مناظرات علمی، جلسات پرسش و پاسخ، تحلیل استدلال‌های فلسفی و کلامی، و نقد و بررسی شبهات به کار رود (Hosseini & Mahmoudi, 2010).

روش تدریجی و مرحله‌ای در ارائه معارف از نظریه حرکت جوهری ملاصدرا استنتاج می‌شود، بر لزوم رعایت تدریج و ترتیب در ارائه معارف اعتقادی تأکید دارد. از دیدگاه ملاصدرا، همان‌گونه که تحول نفس به‌تدریج و در طول زمان صورت می‌گیرد، آموزش معارف عمیق اعتقادی نیز باید به‌صورت مرحله‌ای و پلکانی انجام شود. این روش ایجاب می‌کند که ابتدا معارف ساده‌تر و ملموس‌تر آموزش داده شوند و سپس به‌تدریج به معارف عمیق‌تر و انتزاعی‌تر پرداخته شود.

روش الگوبرداری از سیره اولیای الهی از انسان‌شناسی ملاصدرا و نظریه «انسان کامل» سرچشمه می‌گیرد، بر استفاده از الگوهای عملی در تربیت اعتقادی تأکید دارد. از دیدگاه ملاصدرا، پیامبران و اولیای الهی، تجسم عینی معارف اعتقادی و مجرای فیض الهی به جهان هستند. مطالعه سیره و روش زندگی این بزرگواران، می‌تواند بهترین راهنمای عملی برای متربی باشد. این روش چندین مزیت مهم دارد: اولاً، معارف انتزاعی را عینی و ملموس می‌سازد؛ ثانیاً، به متربی نشان می‌دهد که این معارف در عمل چگونه تحقق می‌یابند؛ ثالثاً، انگیزه لازم برای عمل به معارف را در متربی ایجاد می‌کند. در فرآیند تربیت، این روش می‌تواند از طریق مطالعه زندگی‌نامه‌ها، تحلیل سیره عملی، و بررسی روش‌های

تربیتی used by اولیای الهی به کار رود. برای نمونه، مطالعه سیره پیامبر اکرم (ص) در برخورد با مخالفان، می‌تواند بهترین الگو برای آموزش «بردباری و مدارا» باشد؛ یا بررسی روش امام علی (ع) در حکومت، می‌تواند الگویی عملی برای «عدالت» ارائه دهد.

تعامل و هماهنگی روش‌های تربیتی در عمل باید به‌صورت هماهنگ و مکمل یکدیگر به کار روند. هر یک از این روش‌ها برای هدف خاصی طراحی شده است و در جایگاه خود می‌تواند مؤثر واقع شود. برای نمونه، روش تفکر و تدبر بیشتر برای ایجاد شناخت حضوری و شهودی مناسب است؛ روش مجاهده نفس برای تربیت اراده و تهذیب اخلاق کاربرد دارد؛ روش تمثیل برای تقریب ذهنی مفاهیم مجرد مفید است؛ و روش استدلال عقلی برای تقویت بنیان‌های فکری و منطقی باورها ضروری است. مربی موفق کسی است که با شناخت دقیق متربی و شرایط او، بتواند ترکیب مناسبی از این روش‌ها را به کار بندد و بر اساس نیازهای متغیر متربی، روش‌های مختلف را به‌صورت انعطاف‌پذیر به کار گیرد.

تطبیق و مقایسه استلزامات تربیتی فلوطین و ملاصدرا

۱- وجوه اشتراک

مهم‌ترین وجه اشتراک فلوطین و ملاصدرا، نگاه آنان به تربیت به‌مثابه یک «سفر درونی» است. از دیدگاه هر دو، حقیقت یادگیری در گرو تحول درونی و سیر نفس به‌سوی کمال است. فلوطین این سفر را «بازگشت به اصل» می‌نامد و ملاصدرا از آن به «سیر از خلق به حق» تعبیر می‌کند. در هر دو نظام فکری، این سفر با تهذیب نفس آغاز می‌شود، چراکه نفس آلوده به رذایل اخلاقی و تعلقات مادی، توانایی شناخت حقایق را ندارد. فلوطین در نامه‌های خود تصریح می‌کند که نفس باید پیش از هر چیز از قید و بندهای جسمانی رها شود تا بتواند به مشاهده معقولات نایل آید. به باور او، تهذیب نفس همچون پاک کردن آینه‌ای است که باید حقایق را نمایان کند. ملاصدرا در اسفار تأکید می‌ورزد که نفس باید از «تعلقات دنیوی» و «هوای نفس» شود تا شایستگی دریافت انوار الهی را پیدا کند. در دیدگاه او، این تهذیب از طریق عمل به تکالیف شرعی و مجاهده با نفس حاصل می‌شود. هر دو فیلسوف بر این باورند که بدون این مقدمه، هیچ‌گونه شناخت حقیقی ممکن نیست و آموزش‌های نظری به‌تنهایی نمی‌توانند تحول وجودی ایجاد کنند (Babazadeh & Norouzi, 2013).

اشتراک بنیادین دیگر، باور هر دو فیلسوف به نظریه «اتحاد عاقل و معقول» است. اگرچه بیان این نظریه در هر یک از این دو نظام فلسفی تفاوت‌هایی دارد، اما هسته مرکزی آن در هر دو یکسان است: در عالی‌ترین مرحله شناخت، فاصله بین شناسنده و شناخته‌شده از بین می‌رود و نفس با حقیقت مورد شناخت متحد می‌شود. فلوطین این اتحاد را ناشی از هم‌جنس بودن نفس و معقولات می‌داند، چراکه نفس در اصل از عقل کل نشأت گرفته است. از دیدگاه او، وقتی نفس به مرتبه عقل صعود کند، با معقولات متحد شده و خود عین آن‌ها می‌گردد. ملاصدرا نیز با پذیرش این نظریه، آن را بر اساس اصالت وجود تبیین می‌کند.

وجه اشتراک سوم، نقد هر دو فیلسوف بر شناخت صرفاً حسی و تأکید بر شناخت شهودی-عقلانی است. فلوطین و ملاصدرا هر دو بر محدودیت‌های شناخت حسی تأکید دارند و آن را برای درک حقایق متعالی ناکافی می‌دانند. فلوطین معتقد است شناخت حسی تنها سایه‌ای از حقایق را نشان می‌دهد و نمی‌تواند به کنه امور راه یابد. به باور او، حواس ما را به ظواهر مشغول می‌کنند و از باطن غافل می‌سازند. ملاصدرا

شناخت حسی را نخستین مرحله شناخت می‌داند که باید از آن فراتر رفت. او بر این باور است که شناخت حسی به‌تنهایی نمی‌تواند ما را به حقایق متافیزیک برساند. در مقابل، هر دو بر اهمیت شناخت شهودی-عقلانی تأکید می‌ورزند. فلوطین «شهود عقلی» را عالی‌ترین شکل شناخت می‌داند که در آن نفس بدون واسطه، حقایق را درک می‌کند. ملاصدرا نیز به «علم حضوری» به‌عنوان یقینی‌ترین شکل شناخت اشاره می‌کند که در آن خود حقیقت نزد نفس حاضر می‌شود.

اشتراک چهارم، نگرش مشترک آنان به نقش معلم در فرآیند تربیت است. از دیدگاه هر دو فیلسوف، معلم تنها انتقال‌دهنده معلومات نیست، بلکه راهنمای سفر درونی و مرشد معنوی است. فلوطین معلم را به «قابله» تشبیه می‌کند که به نفس کمک می‌کند حقایق درونی خود را به دنیا آورد. به باور او، معلم واقعی کسی است که خود این مسیر را پیموده و می‌تواند شاگرد را از پیچ‌وخم‌های راه آگاه سازد. ملاصدرا معلم را «راهنمای سلوک» می‌داند که هم به علم نظری مسلط است و هم از تهذیب عملی برخوردار است.

وجه اشتراک پنجم، تأکید هر دو فیلسوف بر تدریجی بودن فرآیند تربیت است. فلوطین سیر بازگشت نفس به‌سوی واحد را دارای مراحل سه‌گانه «تخلیه، تحلیه و تجلیه» می‌داند و معتقد است این مراحل باید به‌ترتیب و با صبر و حوصله پیموده شوند. به باور او، نمی‌توان از مرحله تخلیه (پالایش نفس) جهش کرد و مستقیماً به مرحله تجلیه (شهود حقایق) رسید. ملاصدرا بر اساس نظریه حرکت جوهری، تحول نفس را فرآیندی تدریجی و مستمر می‌داند که به‌صورت دفعی رخ نمی‌دهد.

اشتراک نهایی، نگرش مشترک آنان به تربیت به‌عنوان فرآیند شکوفایی استعدادهای درونی است. فلوطین با الهام از افلاطون، یادگیری را «یادآوری» حقایق ازلی می‌داند که در نفس نهفته‌اند. به باور او، نقش معلم، کمک به نفس برای به خاطر آوردن این حقایق است. ملاصدرا معتقد است که نفس انسان به‌طور فطری استعداد شناخت حقایق را دارد و تربیت، زمینه‌ساز شکوفایی این استعدادهای فطری است. این نگرش، بر فعال بودن نقش متربی در فرآیند یادگیری تأکید دارد و معلم را تنها تسهیل‌گر این فرآیند می‌داند. از این دیدگاه، متربی نه ظرف خالی برای پر شدن، بلکه بوته‌ای است که باید به رشد و شکوفایی رسد.

۲- وجوه افتراق

اساسی‌ترین وجه افتراق این دو فیلسوف، به مبانی هستی‌شناختی آنان بازمی‌گردد. فلوطین با نظریه «فیض» به تبیین نظام هستی می‌پردازد. در این نگاه، «واحد» به‌عنوان مبدأ کل، به ضرورت از سر فراوانی و کمال، موجودات دیگر را فیض می‌کند. این فرآیند به‌ترتیب «عقل»، «نفس» و «جهان مادی» را پدید می‌آورد. در این سلسله‌مراتب، هرچه از واحد دورتر می‌شویم، از کمال و وحدت موجود کاسته شده و بر کثرت و نقص افزوده می‌شود. جهان مادی پایین‌ترین مرتبه این سلسله است که دورترین فاصله را از واحد دارد. این هستی‌شناسی، پیامدهای مستقیمی برای تربیت دارد: از آنجا که جهان مادی دورترین مرتبه از حقیقت است، تربیت باید معطوف به گسست از جهان مادی و بازگشت به اصل باشد. در مقابل، ملاصدرا با دو نظریه «اصالت وجود» و «حرکت جوهری» به تحلیل هستی می‌پردازد. از دیدگاه او، وجود حقیقت اصلی است و ماهیت‌ها اعتباری. وجود دارای مراتب تشکیکی است و خداوند وجود محض و بی‌نهایت است (Ahmadabadi Arani et al., 2020).

وجه افتراق دوم، به نقش دین و شریعت در فرآیند تربیت مربوط می‌شود. در نظام فلوطین، اگرچه به فضایل اخلاقی تأکید می‌شود، اما شریعت و عبادات به معنای دینی آن جایگاه محوری ندارند. راه بازگشت به واحد، بیشتر از طریق شناخت فلسفی و ریاضت‌های عقلانی میسر است. عبادات اگر هم مورد توجه قرار گیرند، به‌عنوان تمرین‌هایی برای دوری از ماده و تمرکز بر معنا ارزش می‌یابند، نه به‌عنوان دستورات الهی دارای آثار وجودی خاص. در نامه‌های فلوطین کمتر می‌توان اشاره‌ای به ضرورت پیروی از یک شریعت خاص یافت. در مقابل، برای ملاصدرا، شریعت و عبادات جایگاهی محوری در سیر تربیتی دارند.

سومین وجه افتراق مهم، نگرش این دو فیلسوف به جهان مادی است. فلوطین با الهام از افلاطون، به جهان مادی به دیده «سایه» و «امر ثانوی» می‌نگرد. جهان محسوس تنها بازتاب ضعیفی از جهان معقول است و نفس باید از آن بگذرد تا به حقیقت راستین دست یابد. این نگرش تا حدی به «گریز از جهان» (Flight from the world) نزدیک می‌شود. در نامه‌های فلوطین، جهان مادی گاهی به «زندان» تشبیه شده که نفس در آن اسیر است و باید از آن رها شود. این نگاه، الزامات مشخصی برای تربیت دارد: از دیدگاه فلوطین، تربیت باید به نفس کمک کند تا از تعلقات مادی رها شود و به جهان معقول روی آورد. در مقابل، ملاصدرا با نظریه «مظهریت» به جهان مادی می‌نگرد. از دیدگاه او، جهان طبیعت «مظهر» حق و آیینه‌ای است که صفات خداوند را نشان می‌دهد. از دیدگاه ملاصدرا، تربیت نه به معنای گریز از جهان، بلکه به معنای «استفاده صحیح از جهان» برای رسیدن به کمال است.

چهارمین وجه افتراق، به هدف نهایی تربیت مربوط می‌شود. برای فلوطین، هدف نهایی «اتحاد با واحد» و «وحدت وجودی» است. در این اتحاد، نفس فردی خود را به‌کلی فانی کرده و در وجود واحد محو می‌شود. این حالت که فلوطین آن را «شهود» و «مستی الهی» می‌نامد، در نهایت به از دست رفتن تمایز بین نفس و واحد می‌انجامد. در این دیدگاه، کمال نهایی به معنای فنای در حق است. اما برای ملاصدرا، هدف نهایی «قرب به خداوند» است که با «بقای شخصیت» همراه است. در دیدگاه او، نفس در عین اینکه به خداوند نزدیک می‌شود، هویت و شخصیت خود را حفظ می‌کند.

پنجمین وجه افتراق، به نقش و جایگاه عقل و شهود در فرآیند شناخت مربوط می‌شود. فلوطین اگرچه برای عقل ارزش قائل است، اما در نهایت، شناخت حقیقی را در «شهود» می‌داند که فراتر از عقل قرار دارد. از دیدگاه او، عقل با مفاهیم و تمایزات سروکار دارد، اما در شهود، همه تمایزات از بین می‌روند و وحدت محض حاکم می‌شود. در مقابل، ملاصدرا برای عقل نقش محوری‌تری قائل است. او استدلال‌های عقلی را نه‌تنها مقدمه‌ای برای شهود، بلکه بخشی ضروری از فرآیند شناخت می‌داند.

نتیجه‌گیری

هدف از پژوهش حاضر واکاوی و تطبیق استلزامات تربیتی یادگیری اعتقادی از منظر فلوطین و ملاصدرا می‌باشد. بررسی‌ها نشان داد اصول تربیت اعتقادی از منظر فلوطین، بر سه پایه استوار است: توجه به فطرت خداجوی نفس به‌عنوان موتور محرک درونی، تهذیب اخلاق به‌عنوان شرط ضروری و مقدمه هر شناخت حقیقی، و تأمل و درون‌نگری به‌عنوان روش اصلی وصول به حقیقت. این اصول، در کنار یکدیگر، الگویی از

تربیت را ترسیم می‌کنند که در آن، متربی نه یک «ظرف خالی» برای پر شدن با اطلاعات، که یک «مسافر فعال» در یک سفر درونی است. نقش مربی در این الگو، نقشی حمایتی، بیدارگرانه و راهنمایی است، نه آمرانه و تحمیل‌گر. چنین نظام تربیتی، اگرچه در نگاه اول آرمانی به نظر می‌رسد، اما با تأکید بر جنبه‌های فراموش‌شده وجود انسان—یعنی فطرت، اخلاق و معنویت—می‌تواند الهام‌بخش رویکردهای جدید در عرصه تعلیم و تربیت، به‌ویژه در حوزه تربیت دینی و معنوی باشد.

اهداف تربیت اعتقادی از منظر ملاصدرا، اهدافی عمیقاً وجودی و متافیزیکی هستند که تحقق آن‌ها مستلزم زمان، صبر و مداومت است. این اهداف را نمی‌توان در کوتاه‌مدت و با روش‌های سریع و سطحی محقق کرد، بلکه نیازمند برنامه‌ریزی درازمدت و به‌کارگیری روش‌های اساسی و بنیادی است. چنین نظام تربیتی می‌تواند انسان را در مسیر کمال حقیقی و قرب به خداوند یاری رساند و او را به جایگاه واقعی خود که «خلافت الهی» است، نایل سازد. این همان غایتی است که ملاصدرا برای حیات انسانی در نظر گرفته و تمامی اهداف تربیتی باید در جهت تحقق آن سامان یابد.

با وجود فاصله تاریخی و زمینه‌های فرهنگی متفاوت، بررسی استلزامات تربیتی فلوطین و ملاصدرا نشان‌دهنده اشتراکات عمیق و قابل‌توجهی در نگرش آنان به فرآیند یادگیری اعتقادی است. این اشتراکات از جهان‌بینی مشترک آنان در مورد حقیقت انسان و غایت حیات او سرچشمه می‌گیرد. هر دو فیلسوف، تربیت را نه انتقال معلومات، بلکه سفر وجودی انسان به‌سوی کمال می‌دانند و برای این سفر، مراحل و شرایط مشابهی قائلند.

اشتراکات فلوطین و ملاصدرا در زمینه استلزامات تربیتی، از عمق مشترکات فلسفی آنان سرچشمه می‌گیرد. هر دو به حقیقت والای انسان و توانایی او برای تعالی باور دارند؛ هر دو سعادت انسان را در گرو شناخت حقایق متعالی می‌دانند؛ و هر دو برای رسیدن به این شناخت، مسیری مشترک را ترسیم می‌کنند. این مشترکات، نشان‌دهنده جهانی بودن برخی اصول تربیتی در زمینه تربیت اعتقادی است و می‌تواند الهام‌بخش طراحی نظام‌های تربیتی معاصر باشد. با این حال، این اشتراکات به معنای یکسانی کامل دیدگاه‌های آنان نیست و وجوه افتراق مهمی نیز بین آنان وجود دارد که در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت.

نتایج نشان داد هر دو فیلسوف، یادگیری اعتقادی را یک سفر درونی و فرآیند تحول وجودی می‌دانند، نه انباشت اطلاعات. در هر دو نظام، تهذیب اخلاقی و پالایش درونی، پیش‌شرط ضروری برای کسب هر شناخت حقیقی قلمداد می‌شود. هر دو، عالی‌ترین مرحله شناخت را اتحاد وجودی شناسنده با معلوم می‌دانند و یادگیری واقعی را منوط به این وحدت می‌شمرند. هر دو نسبت به کفایت شناخت حسی به‌تنهایی نقد دارند و بر ضرورت شناخت شهودی-عقلی تأکید می‌ورزند. معلم در نگاه هر دو، نقشی فراتر از انتقال‌دهنده دارد و به‌عنوان راهنمای سلوک و مرشدی که خود این مسیر را پیموده، تصویر می‌شود.

وجوه افتراق بنیادین نشان داد مبنای فلوطین نظریه فیض و سلسله‌مراتب ثابت موجودات است، در حالی که مبنای ملاصدرا اصالت وجودِ سیال و حرکت جوهری است. این تفاوت، برداشت از پویایی یا ثبات فرآیند تربیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نظام فلوطین، شریعت و عبادات جایگاه محوری و تعریف‌شده‌ای ندارند و تمرکز بر ریاضت عقلی و درونی است. در مقابل، در نظام ملاصدرا، عبادات شرعی به‌عنوان ابزارهای

ضروری و طراحی‌شده برای تحقق عینی تحول وجودی و حرکت جوهری نفس، جایگاهی اساسی دارند. فلوطین نگاهی سلبی دارد و جهان مادی را سایه‌ای می‌داند که باید از آن عبور کرد. اما ملاصدرا نگاهی ایجابی دارد و جهان را مظهر حق و محل سیر و حرکت نفس به‌سوی کمال می‌بیند. این امر بر انتخاب روش‌ها و محتوای تربیتی تأثیر مستقیم دارد. غایت نهایی فلوطین وحدت وجودی عرفانی و فنای در واحد است که در آن تمایز نفس فردی محو می‌شود. در مقابل، غایت ملاصدرا قرب به خدا همراه با بقای شخصیت نفس و اتصاف تدریجی به صفات حق است. در حالی که فلوطین نهایتاً شهود را بر عقل مقدم می‌دارد، ملاصدرا بر تعامل و هم‌بستگی نظام‌مند عقل، نقل و شهود تأکید می‌ورزد.

پژوهش حاضر نشان داد که هم فلوطین و هم ملاصدرا، «یادگیری اعتقادی» را فرآیندی عمیقاً وجودی و متافیزیکی می‌دانند که هدف آن، متحول ساختن کلیت انسان است. اشتراکات آنان بر سرچشمه‌های مشترک اندیشه نئوافلاطونی و عرفانی دلالت دارد، در حالی که افتراقات بنیادین آن‌ها، ناشی از خلق‌وآفرینش فلسفی ملاصدرا در تلفیق میراث افلاطونی، مشایی، عرفانی و معارف دینی اسلام است. این خلاصه، پایه لازم را برای ارزیابی نقاط قوت و ضعف هر دیدگاه و امکان‌سنجی تلفیق آن‌ها در بخش‌های بعدی فراهم می‌آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

EXTENDED SUMMARY

The present study examines and compares the educational implications of belief-oriented learning from the perspectives of Plotinus and Mulla Sadra. Belief-oriented learning may be understood as a gradual and guided process through which religious belief is developed on the basis of rational knowledge, internal commitment, and practical conduct, so that cognition, affective orientation, and action become integrated within the learner's personality (Hamidi, 2024; Khorshidi, 2018). From this perspective, belief learning cannot be reduced to the transmission of doctrinal propositions or the memorization of religious concepts; rather, it involves the transformation of the learner's intellectual, moral, affective, and existential dimensions. This understanding provides an appropriate conceptual basis for comparing Plotinus and Mulla Sadra, because both philosophers regard education as a process that should move the human being beyond the superficial acquisition of knowledge toward existential perfection. Although these thinkers belong to different historical, cultural, and religious contexts, both present philosophical systems in which the nature of the soul, the hierarchy or gradation of existence, the relationship between knowledge and purification, and the ultimate end of human life have direct educational consequences. Plotinus develops his educational implications within a Neoplatonic metaphysics centered on the One, Intellect, Soul, and the sensible world, whereas Mulla Sadra develops them within the framework of Transcendent Philosophy, especially the doctrines of the primacy of

existence, gradation of existence, substantial motion, and the unity of the knower and the known (Gerson, 2018; Mulla Sadra, 2001; Nasr, 1997). Accordingly, the present study adopts a descriptive-analytical and comparative approach in order to identify the principal aims, principles, and methods of belief-oriented education in the thought of these two philosophers and to clarify their fundamental similarities and differences.

From Plotinus's perspective, the ultimate aim of belief-oriented education is not merely intellectual understanding but the existential return of the soul to its transcendent origin and, ultimately, union with the One. Plotinus's conception of education is grounded in the assumption that the soul has descended from a higher order of reality and has become preoccupied with multiplicity, bodily concerns, and material attachments; therefore, education must redirect it toward unity, intelligibility, and transcendence. The educational journey may be understood through the stages of purification, acquisition of virtue, and contemplative illumination. Purification requires liberation from excessive attachment to sensual pleasures and material concerns; the cultivation of virtue brings the soul into harmony with the intelligible order; and contemplation prepares the soul for direct apprehension of higher realities (Manouchehri Moghaddam & Rikhtegaran, 2020; Masoudi & Anbarsouz, 2017). Within this framework, moral education is not merely social training but a necessary ontological preparation for knowledge, because a disordered and morally corrupted soul cannot become proportionate to the truth it seeks to know. Plotinus therefore gives a central place to self-purification, inward attention, dialectical reasoning, contemplation, ascetic discipline, and the perception of beauty as educational methods. Dialectic helps the learner move from fragmented and sensory knowledge toward universal intelligible principles, while contemplation and inward reflection enable the soul to turn away from external dispersion and recover its inner unity (Gerson, 2018; Rahmani, 2017). The educator, in this context, is not merely an instructor but a spiritual guide who awakens the learner's innate inclination toward the Good and assists the learner in discovering realities that are already rooted in the deeper structure of the soul (Anbarsouz & Masoudi, 2019; Khademi Kolaei & Bozorgi Ghalesari, 2015).

In Mulla Sadra's philosophy, belief-oriented education is likewise understood as an existential and transformative process, but it is grounded in a distinct metaphysical system. His doctrine of the primacy of existence holds that existence, rather than quiddity, is the fundamental reality, while the doctrine of substantial motion explains the soul as a reality that is continuously transformed and intensified through knowledge, action, and moral development (Mulla Sadra, 2001, 2003). Consequently, education is not simply the accumulation of information but a gradual transformation of the very mode of existence of the learner. The final aim of this process is proximity to God and progressive assimilation to divine attributes, which requires the integration of intellectual knowledge, moral purification, religious practice, and spiritual experience. In Mulla Sadra's educational framework, reason and revelation are not competing sources but complementary modes of access to truth, because sound reason and authentic revelation ultimately originate in the same divine source. This harmony of reason and transmitted revelation constitutes a major principle of belief-oriented education and prevents the process from becoming either irrationally traditionalist or excessively rationalistic (Mousazadeh & Abbaszadeh, 2021). Another essential principle is the unity of knowledge and action: true knowledge becomes existentially effective only when it penetrates the soul through practice, while righteous action acquires its proper direction through knowledge. Therefore, religious concepts such as justice, mercy, devotion, and self-discipline must not remain abstract notions but should be embodied in the learner's conduct. Mulla Sadra's theory also implies gradualism in education, because the soul develops through stages and cannot attain higher intellectual and spiritual states suddenly. Educational methods should therefore move from sensory experience toward imaginative and rational understanding, and from conceptual knowledge toward spiritual realization, while taking individual capacities and levels of preparedness into account (Ahmadabadi Arani et al., 2020; Hosseini & Mahmoudi, 2010; Norouzi & Babazadeh, 2010).

The comparison of the two systems reveals several important commonalities. First, both Plotinus and Mulla Sadra conceive education as an inward journey of the soul rather than an external process of information transfer. In both systems, the learner is an active spiritual subject who must undergo purification, self-discipline, reflection, and progressive transformation. Second, both thinkers regard moral refinement as a necessary condition for authentic knowledge. The acquisition of truth is therefore inseparable from the cultivation of virtue, because the condition of the knower affects the possibility and quality of knowing. Third, both philosophical systems criticize exclusive reliance on sensory knowledge and affirm higher forms of intellectual or intuitive cognition. Plotinus considers sensory knowledge inadequate for apprehending intelligible realities and assigns a superior place to intellectual intuition, whereas Mulla Sadra similarly regards sensory perception as an initial stage that must be transcended through imagination, reason, and ultimately immediate knowledge (Mousazadeh & Abbaszadeh, 2021; Rahmani, 2017). Fourth, both philosophies attribute to the teacher a role that exceeds ordinary instruction. The educator must be a guide who has internalized knowledge and virtue and who can assist the learner in advancing through different stages of spiritual and intellectual development. Fifth, both emphasize gradual progression: Plotinus describes a movement from purification toward illumination and union, while Mulla Sadra explains the development of the soul through substantial motion and gradual intensification of existence (Babazadeh & Norouzi, 2013; Norouzi & Babazadeh, 2010). Finally, both

view education as the actualization of latent capacities rather than the mechanical filling of an empty mind, and this commonality gives their educational thought a strongly developmental and learner-centered character.

Despite these similarities, the educational implications of Plotinus and Mulla Sadra differ in several fundamental respects. The first difference lies in their ontological foundations. Plotinus's system is structured around emanation from the One and a relatively fixed hierarchy of levels of reality, whereas Mulla Sadra's ontology is based on the primacy and gradation of existence together with substantial motion, which gives greater emphasis to ontological becoming and continuous transformation (Ahmadabadi Arani et al., 2020; Gerson, 2018). This difference affects their understanding of education: Plotinian education is primarily conceived as return and liberation from lower levels of existence, whereas Sadrian education is more explicitly described as existential intensification and movement toward higher degrees of being. The second difference concerns the place of religious law and worship. In Plotinus's system, asceticism, contemplation, philosophy, and moral purification occupy central positions, but revealed law and prescribed acts of worship do not function as a systematic educational structure. In Mulla Sadra's system, by contrast, religious obligations and devotional practices are essential instruments for disciplining the soul and realizing existential transformation (Mulla Sadra, 2001; Norouzi & Babazadeh, 2010). A third difference concerns the material world. Plotinus tends to treat the sensible world as a lower and shadow-like level of reality from which the soul should become detached, whereas Mulla Sadra regards the natural world as a manifestation of divine reality and therefore as a meaningful field of spiritual development. A fourth difference relates to the final end: Plotinus emphasizes mystical union with the One and the transcendence of individual differentiation, while Mulla Sadra emphasizes proximity to God accompanied by the continued identity and perfection of the soul. Finally, Plotinus ultimately places intuitive union beyond discursive reason, whereas Mulla Sadra gives a more systematic role to the integration of reason, revelation, and mystical intuition (Mulla Sadra, 2003; Nasr, 1997).

In conclusion, the comparative analysis demonstrates that both Plotinus and Mulla Sadra offer comprehensive models of belief-oriented education in which the central aim is the transformation of the whole human being rather than the mere acquisition of religious information. Both regard education as a gradual existential journey, both emphasize moral purification as a prerequisite for authentic knowledge, both recognize the insufficiency of sensory cognition, and both assign a guiding and formative role to the educator. Their shared emphasis on inwardness, ethical development, intellectual elevation, and spiritual realization makes their thought particularly significant for contemporary discussions of religious and philosophical education. At the same time, the differences between them are substantial and arise from their distinctive metaphysical and religious frameworks. Plotinus's educational model is oriented toward return from multiplicity to unity through philosophical purification and contemplative ascent, whereas Mulla Sadra's model is grounded in the dynamic transformation of the soul through knowledge, action, religious practice, and progressive participation in higher degrees of existence. These distinctions are especially visible in their understanding of the material world, the role of religious law, the relationship between reason and intuition, and the final state of human perfection. Taken together, these similarities and differences suggest that the educational thought of Plotinus and Mulla Sadra can contribute to a multidimensional model of belief-oriented learning that integrates intellectual inquiry, ethical refinement, inward reflection, spiritual experience, and existential development. Such a model can provide a philosophical basis for educational approaches that seek not only to transmit beliefs but also to cultivate reflective, morally responsible, spiritually oriented, and existentially mature human beings.

References

Ahmadabadi Arani, N., Bagheri, K., Sarmadi, M. R., & Esmaeili, Z. (2020). Anthropological Foundations from Mulla Sadra's Perspective and Their Derived Educational Principles. *Research in Issues of Islamic Education*, *28*(46), 145-165.

Anbarsouz, M., & Masoudi, J. (2019). Intuition from the Perspective of Plato and Plotinus. *Being and Knowledge*, *6*(2), 183-201.

Babazadeh, T., & Norouzi, R. A. (2013). An Analysis of Educational Goals and Methods Based on the Perfection of the Soul from Mulla Sadra's Perspective. *Islamic Education*, *8*(16), 31-55.

Gerson, L. P. (2018). *Plotinus*. Routledge.

Hamidi, M. (2024). Designing a Model of Belief Learning in Adolescence Based on Islamic Sources. *Psychology and Religion*, *17*(2), 5-32.

Hosseini, A. S., & Mahmoudi, N. (2010). Creativity from the Perspective of Mulla Sadra's Epistemology and Its Educational Implications: Principles and Methods. *New Educational Thought*, *6*(2), 91-125.

Khademi Kolaei, M., & Bozorgi Ghalesari, S. H. (2015). A Comparative Study of the Concept of Love in Plotinus and Rumi. *Comparative Literature Research*, *3*(1), 143-164.

Khorshidi, G. H. (2018). *The Philosophy of Religious Education*. Astan Quds Razavi Publications.

Manouchehri Moghaddam, S., & Rikhtegaran, M. R. (2020). The Manner and Ultimate End of the Ascent of the Soul in Plotinus's Philosophy. *Religions and Mysticism*, *53*(2), 459-478.

Masoudi, J., & Anbarsouz, M. (2017). Intellectual Intuition from the Perspective of Plato and Plotinus. *Being and Knowledge*, *4*(2), 57-74.

Mohseni, M., & Reyhani, A. (2011). A Comparison of the Concept of the Human Being in the Thought of Nasir Khusraw and Plotinus. *Kohan Nameh of Persian Literature*, *2*(2), 97-113.

Mousazadeh, I., & Abbaszadeh, M. (2021). Foundationalism in Mulla Sadra's Epistemology. *Criticism and Theory*, *26*(2), 8-31.

Mulla Sadra, S. a.-D. M. (2001). *The Transcendent Philosophy in the Four Intellectual Journeys*. Mostafavi.

Mulla Sadra, S. a.-D. M. (2003). *The Metaphysical Penetrations*. Tahouri.

Nasr, S. H. (1997). *The Transcendent Theosophy of Ṣadr al-Dīn Shīrāzī*. Islamic College for Advanced Studies Press.

Norouzi, R. A., & Babazadeh, T. (2010). Educational Implications of the Soul from Mulla Sadra's Perspective. *New Religious Thought*, *6*(23), 91-112.

Rahmani, G. (2017). An Examination of Plotinus's Theory of Knowledge and Intuition beyond Being. *Islamic Mysticism: Religions and Mysticism*, *14*(53), 265-283.